

ضمیمه ی اول

برخی از افسانه های بوروکراسی

مفهوم انقلاب اکتبر به شکلی که در این کتاب بسط داده شده است، چندین بار در خطوط کلی اش به وسیله ی نویسنده ی این سطور در نخستین سال های رژیم شوروی عنوان شده بود. نویسنده برای آن که افکار خود را به شکل روشن تری ارائه بدهد، گاهی اوقات این افکار را در قالب اعداد بیان می کرد. مثلاً یک بار نوشته بود که: "سه چهارم و یا شاید نه دهم" از امر انقلاب پیش از بیست و پنج اکتبر از طریق قیام "خاموش" یا قیام "خشک" به اتمام رسیده بود. اگر این ارقام را بیش از آن چه ارقام در چنین معنایی مستحقش هستند مهم نشمرید، اندیشه ی فوق به طور مطلق صائب است. اما از زمانی که ارزیابی مجدد ارزش ها آغاز شده است، اندیشه ی ما را در این خصوص بی رحمانه به باد انتقاد گرفته اند.

کامنف نوشته است: "اگر در روز نهم اکتبر نه دهم قیام، پیروزمند به اتمام رسیده بود، پس درباره ی عقل و درایت کسانی که در کمیته ی مرکزی نشسته بودند و در روز دهم اکتبر جروبوت می کردند که آیا دست به قیام بزنند یا خیر، و چه وقت دست به قیام بزنند، چگونه باید قضاوت کنیم؟ درباره ی افرادی که در روز شانزدهم اکتبر گرد هم نشستند... و امکانات قیام را بارها و بارها تخمین زدند، چگونه داوری کنیم?... آری، ظاهراً قیام در

همان روز نهم اکتبر `خاموش` و `به طور قانونی` انجام گرفته بود- آن چنان خاموش که نه حزب و نه کمیته ی مرکزی از آن اطلاع نداشتند. " این استدلال ظاهراً مؤثر که در نوشته جات میراث خواران ناخلف انقلاب به رسمیت شناخته شده و از نظر سیاسی بیش از مؤلف خود زیسته است، در حقیقت امر مشتئی خطای فریبنده بیش نیست.

در روز نهم اکتبر قطعاً "نه دهم" از امر قیام تمام نشده بود، چون در آن روز مسأله ی انتقال پادگان تازه در شورا مطرح شده بود و محال بود بتوان پیش بینی کرد که این مسأله در آتیه چه شکلی به خود خواهد گرفت. به همین دلیل بود که در روز بعد، یعنی روز دهم، تروتسکی در عین تأکید بر اهمیت مسأله ی انتقال نیروهای نظامی، هنوز نمی توانست تقاضا کند که معارضه ی پادگان با فرماندهانش اساس تمام نقشه را تشکیل دهد. فقط بر اثر زحمات روزانه و سرسختانه ی دو هفته ی بعد بود که "سه چهارم و شاید نه دهم" از وظیفه ی اصلی قیام- جلب نیروهای حکومت به سوی مردم- به انجام رسید. در روز دهم چنین نبود، و حتی در روز شانزدهم نیز چنین نبود؛ در روز شانزدهم کمیته ی مرکزی برای دومین بار به بررسی مسأله ی قیام پرداخت و کرینکو موضوع پادگان را قاطعانه به عنوان کلید حل مسأله عنوان نمود.

اما حتی اگر نه دهم از انقلاب در روز نهم اکتبر به پیروزی رسیده بود- چنان که کامنف به خطا افکار ما را ارائه داده است- صحت این واقعیت نه از راه حدس و گمان، بلکه فقط از طریق عمل- یعنی از طریق قیام- تعیین شدنی بود. بدین ترتیب حتی در آن مورد کاملاً فرضی هم "عقل و روایت" اعضای کمیته ی مرکزی به علت مشارکتشان در جروبحث های دهم و شانزدهم اکتبر

ابداً لکه دار نمی شد. با این حال، حتی اگر فرض کنیم که اعضای کمیته ی مرکزی می توانستند از طریق محاسبه خود را از پیش متقاعد کنند که نه دهم از پیروزی نصیبشان شده است، باز لازم بود که دهمین پاره ی آخر هم به انجام برسد، و این کار به اندازه ی تمامی هر ده پاره به دقت و توجه نیاز می داشت. چه نبردها و قیام های "تقریباً" پیروزمندی که در تاریخ موجود نیست. نبردها و قیام هائی که فقط به این دلیل به شکست انجامیدند که به موقع تا شکست کامل دشمن دنبال نشدند! و سرانجام- کامنف در این جا نبوغ به خرج داده و این نکته را فراموش کرده است- قلمرو فعالیت کمیته ی نظامی انقلابی به شهر پتروگراد محدود می شد. و با وجود اهمیت فوق العاده ی پایتخت، مابقی کشور هم به هر حال وجود داشت. و از این لحاظ کمیته ی مرکزی حق داشت که نه تنها در روزهای دهم و شانزدهم، بلکه در روز بیست و ششم نیز- یعنی پس از پیروزی در پتروگراد- امکانات قیام را به دقت سبک سنگین کند.

کامنف، در مناقشه ای که موضوع بحث ماست، به دفاع از لنین برخاسته است. همه ی پیروان ناخلف زیر پوشش این نام پُراپهت از خود دفاع می کنند. او می پرسد که اگر نه دهم از قیام به اتمام رسیده بود، لنین چگونه می توانست با آن همه شور و حرارت برای قیام بجنگد! اما لنین خود در اوایل ماه اکتبر چنین نوشت: "کاملاً ممکن است که ما هم اینک بتوانیم قدرت را بدون قیام تصرف کنیم." به کلام دیگر، لنین پیش از نهم اکتبر معتقد بود که انقلاب "خاموش" صورت گرفته است، آن هم نه فقط نه دهمش بلکه ده دهمش. اما لنین می دانست که صحت این فرض خوش بینانه را فقط در میدان عمل می توان تعیین کرد. به این دلیل لنین در همان نامه نوشته

بود: "اگر ما نمی توانیم قدرت را بدون قیام تصرف کنیم، پس باید فوراً قیام نماییم." همین مسأله بود که در روزهای دهم و شانزدهم، و در روزهای دیگر، مورد بحث قرار گرفت.

تواریخ اخیر شوروی فصل بسیار مهم و آموزنده ای را پیرامون اختلاف های لنین و کمیته ی مرکزی از انقلاب اکتبر حذف کرده اند. این اختلاف ها هم به اصل بنیادینی مربوط می شدند که در موردش حق با لنین بود و هم به مسائل جزئی اما بسیار مهمی که در موردشان حق با کمیته ی مرکزی بود. بر طبق این آئین جدید نه لنین و نه کمیته ی مرکزی هیچ یک جایز الخطا نبودند، و در نتیجه مابین آن ها هیچ مناقشه ای نمی توانست وجود داشته باشد. در مواردی که انکار اختلاف محال می گردد، به حکم یک نسخه ی عمومی تروتسکی مقصر شناخته می شود.

واقعیات حدیث دیگری دارند. لنین اصرار داشت که قیام در روزهای کنفرانس دموکراتیک در بگیرد. اما حتی یک تن از اعضای کمیته ی مرکزی از درخواست او حمایت نکرد. یک هفته ی بعد لنین به اسمیلگا پیشنهاد کرد که ستاد قیام را در فنلاند تشکیل دهد، و به کمک ملوان ها ضربه را از آن نقطه به حکومت وارد سازد. باز هم ده روز بعد لنین اصرار ورزید که کنگره ی شمال به نقطه ی شروع قیام تبدیل شود. هیچ یک از اعضای کنگره از این پیشنهاد حمایت نکرد. در اواخر ماه سپتامبر لنین معتقد بود که سه هفته تأخیر در قیام، یعنی به تعویق انداختنش تا تشکیل کنگره ی شوراهای مرگ بار خواهد بود. با این حال قیام، که به آستانه ی کنگره موکول شده بود. در طی اجلاس کنگره صورت گرفت. لنین پیشنهاد کرد که مبارزه در مسکو آغاز شود، چون گمان می کرد که مسأله در مسکو بدون درگیری فیصله

خواهد یافت. در حقیقت امر، قیام در مسکو، با وجود پیروزی قبلی در پتروگراد، هشت روز به درازا کشید و تلفات زیادی به بار آورد. لنین ماشین تصمیم های بی خلل نبود. او "فقط" یک انسان نابغه بود. همه ی خصوصیات انسانی، از جمله قابلیت اشتباه، در او یافت می شد. لنین درباره ی نحوه ی دید میراث خواران ناخلف نسبت به انقلابیون بزرگ، گفته است: "آن ها می کوشند که انقلابیون بزرگ را پس از مرگشان به شمایل های بی آزار تبدیل سازند، تقدیسشان کنند، و نامشان را به اصطلاح بلند آوازه نمایند..." تا بتوانند در امنیت بیشتری در عمل به آنان خیانت کنند. میراث خواران ناخلف کنونی خواستار آنند که همه گان تصدیق کنند لنین خطاناپذیر بوده است تا بتوانند این گونه جزئیات را به نحوی آسان تر به خود تسری دهند.*

صفت مشخصه ی لنین در مقام دولتمرد همانا ترکیبی از چشم اندازهای جسورانه و ارزیابی دقیق واقعیات و عارضه های کوچک بود. دورافتادگی لنین مانع از آن نبود که او با بصیرتی بی نظیر مراحل و چرخش های بنیادی جنبش را تشخیص دهد، اما این دورافتادگی به او امکان نمی داد که عوامل تصادفی و دگرگونی های موقت را به موقع ارزیابی کند. موقعیت سیاسی موجود به طور کلی چنان برای قیام مساعد بود که برای پیروزی چندین امکان

* - در طی سومین کنگره ی بین الملل کمونیست، لنین به منظور ملایم کردن حملات خود به برخی از "چپ گراهای دو آتشه" به این نکته اشاره کرد که خود او نیز مرتکب اشتباهات "چپ روانه" شده بود، به ویژه در مهاجرت، از جمله در طی آخرین "مهاجرتش" به فنلاند در سال ۱۹۱۷، یعنی همان موقع که در خصوص قیام از نقشه ای دفاع کرد که از حیث درستی و انسجام به پای نقشه ای که عملاً به اجراء درآمد نمی رسید. اگر اشتباه نکنم لنین این اشاره را به خطای خود در نامه ای خطاب به یکی از کمیسیون های کنگره موسوم به کمیسیون امور آلمان نیز ذکر کرده بود. متأسفانه پرونده های بین الملل کمونیست در دسترس ما نیستند، و مسلم است که نامه ی مذکور منتشر نشده است.

مختلف وجود داشت. اگر لنین در پتروگراد حضور می داشت و اگر او تصمیم خود را دائر بر قیام فوری، بدون احاله به کنگره ی شوراها، در اوایل ماه اکتبر به مورد اجرا می گذاشت. او بی شک در اجرای نقشه ی خود زمینه ی سیاسی را طوری ترتیب می داد که وجوه نامطلوب آن نقشه به حداقل کاهش بیابند. اما دست کم به همین اندازه می توان احتمال داد که او خود در آن صورت همان نقشه ای را بر می گزید که عملاً به اجراء درآمد.

ما ارزیابی خود را از نقش لنین در استراتژی کلی انقلاب در فصل جداگانه ای ارائه داده ایم. در این جا نیز برای مشخص شدن نظرمان درباره ی پیشنهادهای تاکتیکی لنین، اضافه می کنیم که بدون فشار لنین، و بدون نهیب ها و پیشنهادهای و نقشه های متفاوت او، افتادن در شاه راه قیام به مراتب دشوارتر می شد. اگر در طی آن هفته های حساس لنین در اسمولنی می بود، رهبری عمومی قیام- آن هم نه فقط در پتروگراد بلکه نیز در مسکو- در سطح بسیار بالاتری قرار می گرفت. اما لنین در مقام "مهاجر" نمی توانست جای لنین را در اسمولنی پُر کند.

لنین خود کاستی های موجود در سمت گیری تاکتیکی خویش را شدیدتر از دیگران حس می کرد. او در روز بیست و چهارم سپتامبر در روزنامه ی *راپوچی پوت* چنین نوشت: "یقیناً انقلاب تازه ای در حال رشد است- اما متأسفانه اطلاعات ما درباره ی دامنه و سرعت این رشد اندک است." این کلمات هم به منظور سرزنش رهبران حزب به کار رفته اند و هم به قصد شکایت از کمبود اطلاعات خود. لنین به هنگام یادآوری مهم ترین قواعد قیام در نامه ی خود، فراموش نکرد که اضافه کند: "البته همه ی این ها تقریبی است و صرفاً جنبه ی توضیحی دارد." در روز هشتم اکتبر، لنین به کنگره ی

منطقه ای شوراهای شمال چنین نوشت: "در صورتی که قیام احتمالی کارگران و سربازان پتروگراد... به زودی در بگیرد، من سعی خواهم کرد از حاشیه بیرون بیایم و توصیه های خود را عرضه کنم، اما این قیام هنوز در نگرفته است." "لنین انتقادهای خود را از زینوویف و کامنف با چنین کلماتی آغاز کرده بود: "مبلغی که اراده ی سرنوشت او را از خط اصلی تاریخ دور ساخته است، دائماً در خطر آن است که دیر از راه برسد و یا نامطلع باقی بماند، به خصوص هنگامی که نوشته های او با تأخیر به چاپ می رسند." باز هم شکایتی دیگر از انزوای خویشان همراه با سرزنشی خطاب به سردبیرهایی که یا در انتشار مقاله های برنده تأخیر به خرج می دادند و یا عبارات گزنده ی این مقاله ها را حذف می کردند. یک هفته پیش از قیام لنین در نامه ی محرمانه ای برای اعضای حزب چنین نوشت: "و اما راجع به طرح مسأله ی قیام در حال حاضر، حال که تا این حد به بیستم اکتبر نزدیک شده ایم، من از راه دور نمی توانم قضاوت کنم که حرکت اعتصاب شکنانه ی (زینوویف و کامنف) در مطبوعات غیرحزبی، تا چه حد کار را خراب کرده است." تأکید بر کلمات "از راه دور" از خود لنین است.

اما مکتب پیروان ناخلف اختلاف موجود مابین پیشنهادهای تاکتیکی لنین و سیر واقعی قیام در پتروگراد را چگونه توضیح می دهد؟ این مکتب ماهیتی بی شکل و بی محتوا به این تضاد می دهد؛ یا آن که از کنار اختلافات می گذرد و اختلافات را قابل توجه نمی داند؛ و یا می کوشد واقعیات مسلم را زیر پا بگذارد؛ و یا در آن جا که لنین از تمامی کمیته ی مرکزی و یا از همه ی مخالفان قیام در کمیته ی مرکزی سخن می گوید نام تروتسکی را می گنجانند؛

و یا سرانجام همه ی این روش ها را با هم ترکیب می کند، بی آن که در قید باشد که آیا این روش ها متقابلاً با یک دیگر سازگارند یا خیر.

استالین می نویسد: "نحوه ی اجرای قیام اکتبر را می توان الگوی استراتژی (بلشویکی) محسوب کرد. تجاوز از این مقتضیات (انتخاب لحظه ی صحیح) به اشتباه خطرناکی منجر می شود که به `گم کردن ضرب آهنگ` موسوم است، در چنین موقعی حزب یا از سیر حوادث عقب می ماند و یا جلو می افتد، و خطر شکست را به وجود می آورد. کوشش گروهی از رفقا برای آن که قیام با توقیف کنفرانس دموکراتیک در اوت ۱۹۱۷ آغاز شود، باید نمونه ای از این `گم کردن ضرباهنگ` محسوب گردد، و برای چگونگی انتخاب نکردن لحظه ی قیام سرمشقی شمرده شود." عبارت "گروهی از رفقا" در این سطور به معنای شخص لنین است. هیچ کس جز لنین پیشنهاد نکرد که قیام با توقیف کنفرانس دموکراتیک آغاز شود، و هیچ کس هم از این پیشنهاد حمایت نکرد. استالین نقشه ی تاکتیکی لنین را "سرمشقی برای چگونگی انتخاب نکردن لحظه ی قیام" می داند. اما روایت خالی از اسم استالین به او اجازه می دهد که در عین حال وجود هرگونه اختلافی را مابین لنین و کمیته ی مرکزی صریحاً انکار کند.

یاروسلافسکی برای گریز از این مشکل راه ساده تری پیدا کرده است. او می نویسد: "البته مسأله بر سر جزئیات نیست، مسأله بر سر این نیست که آیا قیام در مسکو شروع شد یا در پتروگراد." اصل مطلب آن است که تمامی سیر حوادث "صحت خط لنین، یعنی صحت خط حزب ما" را به اثبات رساند. این مورخ نابغه مشکل خود را تا حد خارق العاده ای آسان کرده است. در این که قیام اکتبر صحت استراتژی لنین را به اثبات رساند، و به

خصوص نشان داد که پیروزی او بر قشر حاکم "بلشویک های قدیمی" تا چه اندازه اهمیت داشته است، شک نمی توان کرد. اما اگر به طور کلی مسأله ای بر سر این که قیام در کجا و چه وقت و چگونه باید آغاز می شد در میان نباشد، آن گاه مسلم است که از اختلاف های گاه به گاه با لنین- و حتی از مسائل تاکتیکی به طور عام- چیزی باقی نمی ماند.

در کتاب جان رید داستانی وجود دارد دائر بر این که در روز بیست و یکم اکتبر سران حزب بلشویک "دومین کنفرانس تاریخی" خود را برگزار کردند و در آن کنفرانس، به طوری که به رید گفته شده است، لنین گفت: "بیست و چهارم اکتبر برای شروع عمل زود است. ما باید برای قیام یک پایگاه سراسری در روسیه داشته باشیم، و در روز بیست و چهارم برخی از نمایندگان هنوز در راه خواهند بود. از سوی دیگر، روز بیست و ششم برای شروع عمل دیر است... باید در روز بیست و پنجم، یعنی در روز افتتاح کنگره، کار را شروع کنیم." رید ناظر فوق العاده تیزبینی بود، و می توانست احساسات و عواطف پرشور روزهای سرنوشت ساز انقلاب را بر صفحات کتاب خود ثبت کند. به این دلیل بود که لنین در زمان خود میل داشت که کتاب بی نظیر رید در میلیون ها نسخه در همه ی کشورهای جهان منتشر بشود. اما کاری که در گرماگرم حوادث صورت می گرفت، یادداشت هائی که در راه روها و خیابان ها و در کنج پیاده روها نوشته می شد، و گفت و گوها و عبارات پراکنده ای که از گوشه و کنار شنیده می شد، آن هم به کمک مترجم- همه ی این ها سبب خطاهای اجتناب ناپذیری می شدند. داستان مربوط به جلسه ی بیست و یکم اکتبر یکی از آشکارترین خطاهای کتاب رید است. آن استدلال درباره ی نیاز به یک "بنیاد شورانی سراسری در روسیه" برای قیام، محال

است به لنین تعلق داشته باشد، چون لنین چندین بار جستن چنین بنیادی را "بلاغت محض و یا خیانت محض" خوانده بود. لنین نمی توانست بگوید که روز بیست و چهارم برای شروع عمل زود است، چون او از اواخر ماه سپتامبر به بعد حتی یک روز تأخیر بی جهت را در قیام غیرقابل قبول می دانست. او گفته بود که قیام ممکن است دیر از راه برسد، اما "اکنون در این قضیه هر چه سریع اقدام کنیم باز زودتر از موقع عمل نکرده ایم." با این حال، صرف نظر از این ملاحظات سیاسی- که خود قاطعیت کافی دارند- داستان رید از آن جهت مردود است که در روز بیست و یکم "دومین کنفرانس تاریخی" از هیچ نوعی برگزار نشد. چنین کنفرانسی مسلماً در اسناد و خاطرات سایر شرکت کنندگان نشانی از خود به جا می نهاد. فقط دو کنفرانس با حضور لنین برگزار شد: در روز دهم و روز شانزدهم. رید نمی توانست از این نکته مطلع باشد. اما اسنادی که از آن زمان تا کنون منتشر شده اند جایی برای "جلسه ی تاریخی" بیست و یکم اکتبر باقی نمی گذارند. اما مورخان ناخلف در گنجاندن شهادت آشکارا نادرست جان رید در همه ی نشریات رسمی تردید نکرده اند. آنان به این تدبیر رهنمودهای لنین را مو به مو با سیر واقعی رویدادها تطبیق داده اند. ناگفته نماند که مورخان رسمی با این کار لنین را به نحوی غیرقابل درک و چاره ناپذیر در تناقض با شخص خود، یعنی شخص لنین، قرار داده اند. اما باید در نظر داشته باشید که آنان در این مورد اساساً نگران لنین نیستند. میراث خواران ناخلف نام لنین را صرفاً به کنایه ی تاریخی خود تبدیل کرده اند، و بدون تعارف و تشریفات نام او را به کار گرفته اند تا لغزش ناپذیری خویشان را پس از وقوع رویداد مسجل سازند.

اما مورخان رسمی در تطبیق واقعیات به خط سیر مطلوب حوادث از این هم فراتر می روند. یاروسلافسکی در تاریخی که درباره ی حزب نوشته است می نویسد: "در جلسه ی کمیته ی مرکزی در روز بیست و چهارم اکتبر، یعنی آخرین جلسه ی پیش از قیام، لنین حضور داشت." صورت جلسه هائی که به طور رسمی منتشر شده اند و فهرست کامل حاضران در جلسه را دربر دارند، گواهی می دهند که لنین در آن جلسه غایب بود. یاروسلافسکی می نویسد: "لنین و کامنف مأمور مذاکره با سوسیال رولوسیونرهای چپ شدند." در صورت جلسه های موجود آمده است که این مأموریت به کامنف و برزین محول شد. اما حتی بدون مراجعه به صورت جلسه ها هم باید بدیهی باشد که ممکن نبود کمیته ی مرکزی این وظیفه ی فرعی و "دیپلماتیک" را به لنین محول کند. جلسه ی سرنوشت ساز کمیته ی مرکزی در صبح تشکیل شد. لنین تا پاسی از شب به اسمولنی نرسید. سوشنیکوف، یکی از اعضای کمیته ی پتروگراد، روایت کرده است که چگونه لنین "در عصر (روز بیست و چهارم) به جای نامعلومی رفت و یادداشتی در اتاق خود به جا نهاد دایر بر این که در فلان ساعت بیرون رفته است. وقتی این خبر به ما رسید تا حد مرگ برای ایلچ هراسان شدیم." فقط "در اواخر شب" به بخش خبر رسید که لنین به کمیته ی نظامی انقلابی رفته است.

اما شگفت انگیزتر از همه ی این ها آن است که یاروسلافسکی سند سیاسی و انسانی فوق العاده مهمی را نادیده می گیرد: نامه ی لنین به رهبران بخش ها در ساعاتی که قیام علنی اساساً آغاز شده بود. "رفقا! من این سطور را در عصر روز بیست و چهارم می نویسم... من با تمامی توان خود می خواهم رفقا را متقاعد کنم که اکنون همه چیز به تارمونی بند است، و به

آن‌ها بقبولانم که اینک مسائلی در دستور قرار دارند که نه از طریق کنفرانس حل خواهند شد و نه از طریق کنگره (حتی کنگره ی شوراه‌ها) بلکه فقط به وسیله ی مردم، به وسیله ی توده‌ها، و از طریق مبارزه ی توده‌های مسلح، قابل حل و فصلند. ضروری است که همین امشب به هر قیمتی که شده حکومت بازداشت شود، دانشجویان نظامی خلع سلاح (در صورت مقاومت ناپود) شوند، و الخ... "لنین به حدی از بی‌تصمیمی کمیته ی مرکزی بیم‌ناک بود که در لحظه ی آخر به تکاپو افتاده بود تا فشار رده‌های پائین را بر کمیته ی مرکزی متمرکز کند. او می‌نویسد: "ضروری است که همه ی بخش‌ها، همه ی هنگ‌ها، و همه ی نیروها آن‌ا بسیج شوند و نمایندگان خود را فوراً به کمیته ی نظامی انقلابی و به کمیته ی مرکزی بلشویک‌ها بفرستند و مصراً بخواهند که: در هیچ صورتی قدرت را تا روز بیست و پنجم در دست کرنسکی و شرکاء باقی نگذارید، در هیچ صورتی- بلکه مسأله را بدون قصور همین امروز، همین امشب فیصله دهید." در همان حال که لنین این سطور را می‌نوشت، هنگ‌ها و بخش‌هایی که او برای وارد آوردن فشار به کمیته ی نظامی انقلابی به بسیج دعوتشان کرده بود، قبلاً به وسیله ی کمیته ی نظامی انقلابی برای تصرف شهر و سرنگون کردن حکومت بسیج شده بودند. از این نامه- که اضطراب و احساس در یکایک سطورش موج می‌زند- دست کم بدیهی است که لنین نمی‌توانسته در روز بیست و یکم قیام را تا روز بیست و پنجم به تعویق بيفکند، و نمی‌توانسته در جلسه ی صبح روز بیست و چهارم هنگامی که تصمیم بر تهاجم فوری گرفته شد، حضور داشته باشد.

با این حال در این نامه عنصر معماآمیزی وجود دارد. چه شد که لنین، در مخفی‌گاه خود در بخش وایبورگ، تا هنگام عصر از تصمیم این چنین

مهمی مطلع نشد؟ از روی گزارش سوشنیکوف- و نیز از روی منابع دیگر- مسلم است که ارتباط با لنین در طی آن روز از طریق استالین برقرار شده بود. تنها فرض ممکن آن است که استالین هم، که در جلسه ی صبح گاهی کمیته ی مرکزی حاضر نشده بود، تا هنگام عصر از تصمیم اتخاذ شده آگاه نگردید.

علت بلافصل نگرانی لنین چه بسا شایعاتی بودند که آگاهانه و مصرانه در طی آن روز از اسمولنی پخش می شدند. شایعاتی دائر بر این که تا معلوم شدن تصمیم کنگره ی شوراهای هیچ اقدام حساسی به عمل نخواهد آمد. در عصر آن روز در جلسه ی اضطراری شورای پتروگراد، تروتسکی در گزارش خود پیرامون فعالیت های کمیته ی نظامی انقلابی چنین گفت: "در آستانه ی تشکیل کنگره ی سراسری شوراهای روسیه، نقشه ی ما شامل معارضه ی مسلحانه برای امروز یا فردا نیست. ما معتقدیم که کنگره با نیرو و اقتدار بیشتری شعار ما را به مورد اجراء خواهد گذاشت. اما اگر حکومت بخواهد باقی مانده ی عمر خود را - ۲۴، ۴۸، یا ۷۲ ساعت- برای یورش به ما به کار بگیرد، آن گاه ما حمله ی او را با ضدحمله جواب خواهیم داد، مشت در برابر مشت، و فولاد در برابر آهن." چنین بود ترجیح بند تمامی آن روز. غرض از این سخنان تدافعی آن بود که در واپسین لحظه ی پیش از فرو آوردن ضربه ی نهانی، هوشیاری نیم بند دشمن به صفر رسانده شود. به احتمال قوی همین مانور سبب شد که دان در عصر روز بیست و چهارم به کرنسکی اطمینان دهد که بلشویک ها عجالتاً به هیچ عنوان در فکر قیام نیستند. اما از سوی دیگر، اگر فرض کنیم که یکی از این بیانیه های تخدیری تصادفاً از اسمولنی به گوش لنین رسیده بود، چه بسا او هم به علت

خلجان درونی و بی اعتمادی اش، ظاهراً آن حيله ی نظامی را جدی تلقی کرده بود.

حيله ی یکی از عناصر ضروری هنر جنگ را تشکیل می دهد. اما حيله ای که ضمناً احتمال فریب دادن اردوی دوست را دربر داشته باشد حيله ی بدی است. اگر مسأله بر سر فراخواندن تمامی توده ها به خیابان می بود، چه بسا آن کلمات درباره ی "۷۲ ساعت" آتی، خطای مرگ باری از آب درمی آمد. اما در روز بیست و چهارم، قیام دیگر به فراخوانی های عمومی انقلابی نیازی نداشت. واحدهای مسلحی که برای تسخیر نقاط اصلی پایتخت در نظر گرفته شده بودند در حال آماده باش به سر می بردند و منتظر بودند تا فرماندهانشان، که به وسیله ی تلفن با نزدیک ترین ستادهای انقلابی در ارتباط قرار داشتند، فرمان حمله را صادر کنند. در این شرایط حيله ی دولبه ی ستاد انقلاب کاملاً به جا بود.

پژوهش گران رسمی هر گاه به سند ناخوشایندی می رسند، آدرس آن سند را عوض می کنند. مثلاً یاکوفلف می نویسد: "بلشویک ها دچار توهمات پارلمانی نشدند، بلکه آنان پیشنهاد تروتسکی را دایر بر لزوم تطبیق قیام به دومین کنگره ی شوراهای رد کردند، و پیش از گشایش کنگره ی شوراهای قدرت را تصرف نمودند." این که سخن از کدام پیشنهاد تروتسکی در میان است، کجا و چه وقت این پیشنهاد مورد بررسی قرار گرفت، کدام یک از بلشویک ها ردهش کردند. نویسنده ی فوق درباره ی هیچ یک از این نکات حرفی برای گفتن ندارد، آن هم نه تصادفاً. جستجو در میان صورت جلسه ها، و یا در میان خاطرات افراد مختلف، برای یافتن اثری از پیشنهاد تروتسکی داور بر "لزوم تطبیق قیام به دومین کنگره ی شوراهای" جستجوی عبثی

خواهد بود. زمینه ی این ادعای یاکوفلف همانا سوء تفاهم مرسومی است که شخص لنین مدت ها پیش آن را مردود شمرد.

خاطرات مختلفی که مدت ها پیش منتشر شده اند همه نشان می دهند که تروتسکی از اوایل ماه سپتامبر به بعد چندین بار به مخالفان قیام تذکر داده بود که تعیین موعد کنگره ی شوراها در نظر بلشویک ها به منزله ی تصمیم به قیام است. البته این حرف بدان معنا نبود که قیام فقط باید به تصمیم کنگره ی شوراها صورت بگیرد- از چنین ظاهرنگری کودکانه ای هیچ گونه سخنی نمی توانست در میان باشد. مسأله بر سر دیرترین موعد قیام دور می زد، و سخن بر سر آن بود که موکول کردن قیام به زمان نامعلومی پس از کنگره ممکن نیست. از روی اسناد معلوم نیست که این مناقشه های کمیته ی مرکزی از طریق چه کس و در چه شکل به گوش لنین می رسید. مصاحبه با تروتسکی، که سخت در زیر نظر دشمن قرار داشت، برای لنین شدیداً مخاطره انگیز می بود. از این رو چه بسا لنین در نتیجه ی نگرش احتیاط آمیز خود تصور کرده بود که ممکن است تروتسکی انگشت تأکید را بر کنگره بگذارد و نه بر قیام، و در هر حال مقاومت لازم را در برابر "توهامات پارلمانی" زینویف و کامنف به خرج ندهد. یحتمل لنین به علت شناخت اندکش از اعضای جدید کمیته ی مرکزی، یعنی یوفه و اوریتزکی، مژرایونتسی های پیشین (یا وحدت کنندگان)، درباره ی این اشخاص دچار تشویش خاطر شده بود. در نطقی که لنین در روز بیست و یکم نوامبر، یعنی پس از پیروزی، در یکی از جلسات کمیته ی پتروگراد ایراد کرد، گواه مستقیمی بر این نکته موجود است: "در جلسه ی (دهم اکتبر) مسأله ی تهاجم مطرح شد. من می ترسیدم که وحدت کنندگان انترناسیونالیست فرصت طلبی

کنند، اما ترس من برطرف شد؛ با این حال (برخی از) اعضاء (قدیمی کمیته ی مرکزی) موافقت نکردند. این امر اندوه عمیقی در من ایجاد کرد. "لنین، بنا به گفته ی خود او، در روز دهم متقاعد شد که نه تنها تروتسکی، بلکه نیز یوفه و اوریتزکی، که زیر نفوذ مستقیم تروتسکی قرار داشتند، قاطعانه طرف دار قیام بودند. مسأله ی موعده به طور کلی برای نخستین بار در آن جلسه مطرح شد. پس چه وقت و به وسیله ی چه کس "پیشنهاد تروتسکی" دائر بر احتراز از شروع قیام تا معلوم شدن تصمیم مقدماتی کنگره ی شوراها، مردود شناخته شد؟ توگونی پژوهش گران رسمی به منظور بزرگ تر کردن شعاع آشفستگی، با اشارات خود به تصمیم ساختگی روز بیست و یکم اکتبر، دقیقاً همان پیشنهاد را، چنان که دیدیم، به خود لنین نسبت می دهند.

در این نقطه استالین با روایت تازه ای که گفته ی یاکوفلف، و همراه با آن بسیاری چیزهای دیگر را، نقض می کند، شتاب زده وارد بحث می شود. بنا به گفته ی استالین، ظاهراً موکول کردن قیام به روز افتتاح کنگره- یعنی روز بیست و پنجم- اعتراض جدی لنین را برنینگخت، اما آن نقشه بر اثر انتشار پیش از موقع موعده قیام ضایع گشت. اما اجازه دهید که در این جا سکوی خطابه را در اختیار خود استالین بگذاریم: "خطای شورای پتروگراد در تعیین و انتشار موعده قیام (روز بیست و پنجم اکتبر) به طور علنی، قابل تصحیح نبود مگر از طریق قیام پیش از این موعده قانونی قیام." این ادعا از فرط ضد و نقیض بودنش آدمی را خلع سلاح می کند. انکار که در آن جروبخت ها با لنین مسأله بر سر انتخاب مابین روز بیست و چهارم و روز بیست و پنجم اکتبر دور می زد! در حقیقت امر، لنین تقریباً یک ماه پیش از قیام چنین نوشت: "صبر کردن برای کنگره ی شوراها بلاهت محض است، چون این کار

به معنای تلف کردن هفته هاست. حال آن که هفته ها و حتی روزها اینک تعیین کننده هستند." شورا در کجا و چه وقت و از کدام طرف موعد قیام را علناً انتشار داد؟ برای چنین کار سفیهانه ای از جانب شورا به دشواری می توان انگیزه ای حتی اختراع کرد. در واقعیت امر، نه قیام که کنگره ی گشایش شوراها به طور علنی و از پیش برای روز بیست و پنجم در نظر گرفته شده بود، و این کار را نه شورای پتروگراد که کمیته ی سازش کار اجرائی مرکزی انجام داده بود. دشمن از این نکته، و نه از بی احتیاطی فرضی شورا، استنباط های خاصی برای خود کرده بود: بلشویک ها، اگر قصد کناره گیری از صحنه را نداشته باشند، یقیناً کوشش خواهند کرد که هم زمان با تشکیل کنگره ی شوراها، قدرت را تصرف کنند. ما خود بعداً چنین نوشتیم: "به حکم منطق امور روشن بود که ما قیام را برای روز بیست و پنجم اکتبر در نظر گرفته ایم. تمام مطبوعات بورژوا این نکته را به این نحو دریافته بودند." استالین خاطرات آشفته ی خود را از این "منطق امور" به انتشار "لاقیدانه ی" "موعد قیام به طور علنی تبدیل کرده است. در حال حاضر تاریخ به این نحو نوشته می شود.

در دومین سالگرد انقلاب، نویسنده ی کتاب حاضر به مفهومی که هم اکنون توضیح داده شد به این نکته اشاره کرد که "قیام اکتبر به یک مفهوم برای موعد معینی، یعنی برای بیست و پنجم اکتبر، در نظر گرفته شده بود و دقیقاً در همان موعد به اجراء در آمد." و سپس اضافه کرد که: تاریخ قیام دیگری که به حکم خط سیر امور به موعدی معین موقوف شده باشد، پیدا نمی کنیم. این گفته نادرست بود: قیام دهم اوت ۱۷۹۲ نیز تقریباً از یک هفته قبل برای

موعد معینی تدارک دیده شده بود، و آن بار هم نه از روی بی احتیاطی بلکه به حکم منطق حوادث.

در روز سوم اوت مجلس مقننه مقرر داشت که عرض حال های بخش های پاریس دائر بر ضرورت سرنگونی پادشاه، در روز نهم بررسی شوند. ژوره، با توجه به بسیاری از نکاتی که از چشم مورخان قدیمی پنهان مانده اند، در این خصوص چنین می نویسد: "مجلس با تعیین موعد مباحثه، موعد قیام را هم تعیین کرد." دانتون، رهبر بخش ها، موضعی تدافعی اتخاذ کرد. او مصرانه اعلام کرد که: "اگر انقلاب تازه ای در بگیرد، آن انقلاب پاسخی خواهد بود به خیانت کاری حکومت." بخش ها با ارائه ی این مسأله به مجلس مقننه به هیچ وجه دچار "توهامات پارلمانی" نشده بودند. این کار صرفاً شیوه ای برای تدارک قیام و فراهم آوردن پوششی قانونی برای قیام بود و بس. همان طور که همه می دانند، بخش ها به محض شنیدن علامت در دفاع از مواضع خود اسلحه به دست قیام کردند.

مشابهنه های موجود مابین این دو انقلاب، که ۱۲۵ سال از یک دیگر فاصله دارند، به هیچ وجه تصادفی نیستند. هر دو قیام نه در آغاز انقلاب بلکه در مرحله ی دوم انقلاب صورت گرفتند، و این امر از حیث سیاسی جنبه ی بسیار آگاهانه تر و تعمدی تری به هر دو بخشید. در هر دو مورد بحران انقلابی به مرحله ی بالائی از پختگی رسیده بود؛ توده ها از چاره ناپذیری و نزدیکی قیام کاملاً آگاه بودند. ضرورت وحدت عمل آنان را مجبور کرد که توجه خود را بر یک موعد معین "قانونی"، به عنوان کانون حوادث قریب الوقوع متمرکز کنند. رهبران نیز از این منطق جنبش توده ای تبعیت کردند. آنان هنگامی که به موقعیت موجود سیاسی تسلط یافتند،

در همان حال که تقریباً به پیروزی رسیده بودند، موضعی اتخاذ کردند که تدافعی به نظر می رسید: آنان ضمن تحریک دشمن ضعیف شده، مسئولیت معارضه ی قریب الوقوع را از پیش به گردن او افکندند. بدین طریق بود که قیام در "موعدی از پیش تعیین شده" در گرفت.

اظهارات استالین، که از حیث نا به جانی شگفت انگیز به نظر می رسند- برخی از آن ها را در فصل های پیشین ذکر کردیم- نشان می دهند که او چه اندک به رابطه ی درونی رویدادهای ۱۹۱۷ اندیشیده است، و این رویدادها چه آثار مختصری در حافظه ی او به جا نهاده اند. این نکته را چگونه توضیح دهیم؟ همه می دانند که مردم تاریخ را بدون درک قوانینش می سازند، درست به همان شکل که بدون درک فیزیولوژی گوارش غذا را هضم می کنند. اما قاعدتاً این قاعده نباید در مورد رهبران سیاسی صدق کند- به خصوص در مورد رهبران حزبی که براساس برنامه ای عمل می کند که آن برنامه بر علم استوار است. اما حقیقت آن است که بسیاری از انقلابیون، پس از مشارکت در انقلاب در مواضع برجسته، اندکی بعد ناتوانی خود را از درک معنای درونی امری که با مشارکت مستقیم آنان رخ داده است عیان می سازند. آدمی از خواندن نوشته جات فوق العاده فراوان میراث خواران ناخلف احساس می کند که آن رویدادهای عظیم هم چون جاده صاف کنی که دست ها و پاهای انسان ها را در زیر خود له و لورده بسازد، از روی مغزهای افراد رد شده و آن مغزها را تماماً خرد کرده اند. این نکته تا اندازه ای درست است؛ فشارهای مفرط جسمانی نیروی افراد را به سرعت تحلیل می برد. اما عامل دیگری نیز هست که به مراتب مهم تر است. پیروزی انقلاب موقعیت انقلابیون دیروز را از ریشه دگرگون می کند. باده ی پیروزی کنجکاوی علمی آنان را

فرو می نشاند، شأن آنان را تا حد عبارات باسمة ای پائین می آورد، و وادارشان می کند که روزهای گذشته را به اقتضای منافع جدید ارزیابی کنند. بدین ترتیب لفاف دانماً ضخیم تر شونده ای از افسانه های بوروکراتیک شکل واقعی رویدادها را روز به روز محو و محوتر می کنند.

در سال ۱۹۲۴، نویسنده ی کتاب حاضر در یکی از آثار خود موسوم به *درس های اکتبر* کوشید تا نشان دهد که چرا لنین در هدایت حزب به سمت قیام ناچار شد بر علیه جناح راست حزب، که زینوویف و کامنف نمایندگی اش را بر عهده داشتند، آن طور به شدت مبارزه کند. استالین به توضیحات من اعتراض کرد: "آیا در آن ایام در حزب ما اختلافی وجود داشت؟ آری، وجود داشت. اما این اختلاف ها به رغم اظهارات تروتسکی، که می کوشد جناح های 'راست' و 'چپ' حزب را کشف کند، تماماً ماهیت عملی داشتند..." "تروتسکی مدعی است که در اکتبر در وجود کامنف و زینوویف یک جناح راست در حزب ما وجود داشت... پس چه شد که اختلاف با زینوویف و کامنف فقط چند روز به طول کشید؟... در حزب انشعاب نشد، و اختلافات هم فقط چند روز به طول کشیدند، به این دلیل و فقط به این دلیل که کامنف و زینوویف هر دو لنینیست- بلشویک بودند." "آیا هفت سال پیشتر- پنج روز پیش از قیام- استالین دقیقاً به همین طریق لنین را متهم به تند لحنی مفرط نکرده و مدعی نشده بود که زینوویف و کامنف بر زمینه ی مشترک "بلشویزم" قرار دارند؟ در سراسر نوسان های استالین ثبات خاصی وجود دارد که نه از یک فلسفه ی سنجیده، بلکه از قالب کلی شخصیت او سرچشمه می گیرد. هفت سال پس از انقلاب، درست به همان شکل که در آستانه ی قیام، او عمق اختلاف های موجود در حزب را به همان طرز مبهم درک می کند.

بهترین محک برای ارزیابی هر رهبر سیاسی انقلابی همانا مسأله ی دولت است. در روز یازدهم اکتبر زینوویف و کامنف در نامه ی خود بر علیه قیام چنین نوشتند: "ما با تاکتیک های صحیح می توانیم یک سوم، آری و شاید هم بیش از یک سوم از کرسی های مجلس مؤسسان را به دست آوریم... مجلس مؤسسان به اضافه ی شورا، این همان نوع مرکبی از نهاد دولت است که ما به سویش گام برمی داریم." "تاکتیک های صحیح" به معنای تخطئه ی تسخیر قدرت به وسیله ی طبقه ی کارگر بود. "نوع مرکب" دولت به معنای ترکیبی از مجلس مؤسسان بود با شوراها. قرار بر این بود که در مجلس مؤسسان دو سوم از کل اعضاء را احزاب بورژوا تشکیل دهند؛ و در شوراها، چنان که می دانیم، حزب طبقه ی کارگر فرمان روا بود. این نوع دولت مرکب بعداً اساس طرح هلفردینگ را برای گنجاندن شوراها در قانون اساسی وایمار تشکیل داد. اما ژنرال لیزینگن، فرمانده ی سرزمین براندنبورگ، در روز هفتم نوامبر ۱۹۱۸ تشکیل شوراها را، به این دلیل که "این نوع نهادها با نظام موجود دولت تناقض دارند،" ممنوع اعلام کرد و با این کار نشان داد که دست کم از مارکسیست های اتریش و "حزب مستقل آلمان" بصیرت بیشتری دارد.

نخستین در ماه آوریل هشدار داد که مجلس مؤسسان به مقامی فرعی تنزل خواهد یافت. با این حال نه او و نه حزب در تمامیتش هرگز در طی سال ۱۹۱۷ هرگز طرح مجلس دموکراتیک را تخطئه نکردند، چون امکان نداشت بتوان از پیش با قاطعیت اعلام کرد که انقلاب تا چه حد جلو خواهد رفت. فرض بر این بود که شوراها پس از تصرف قدرت به زودی موفق خواهند شد که ارتش و دهقان ها را به سوی خود جلب کنند به طوری که در مجلس

مؤسسان- به ویژه پس از افزایش تعداد رأی دهندگان (لنین مخصوصاً پیشنهاد کرده بود که حداقل سن برای رأی دهندگان به هجده سالگی بیابد)- اکثریت متعلق به بلشویک ها باشد و این مجلس صرفاً تأییدیه ی رسمی رژیم شوراها به شمار می رود. به این مفهوم لنین گاهی اوقات از "نوع مرکب" دولت سخن می گفت- یعنی از تطبیق مجلس مؤسسان به دیکتاتوری شوراها. اما قضیه در خط دیگری گسترش یافت. با وجود پافشاری لنین کمیته ی مرکزی پس از فتح قدرت تشکیل مجلس مؤسسان را چند هفته ای به تعویق نینداخت- با آن که بدون این کار نه امکان داشت بتوان تعداد رأی دهندگان را بالا برد و نه می شد به دهقان ها فرصت داد تا رابطه ی خود را با سوسیال رولوسیونرها و بلشویک ها از نو معین کنند. از این رو مجلس مؤسسان با شورا به معارضه برخاست و منحل گردید. آن گاه دو اردوی متخاصمی که در مجلس مؤسسان نمایندگی داشتند بر علیه یک دیگر وارد یک جنگ داخلی چند ساله شدند. در نظام دیکتاتوری شورائی حتی یک مقام فرعی هم برای مجلس دموکراتیک پیدا نشد. و مسأله ی "نوع مرکب" در عمل منتفی گردید. اما این مسأله از حیث نظری تمامی اهمیت خود را حفظ کرد، چنان که بعداً تجربه ی حزب مستقل آلمان این نکته را به اثبات رساند.

در سال ۱۹۲۴ هنگامی که استالین، در تبعیت از مقتضیات مبارزه ی درون حزبی، برای نخستین بار سعی کرد تا ارزیابی مستقلی از گذشته به عمل بیاورد، به دفاع از "دولت مرکب" زینویف برخاست و در این راه با استناد به لنین در صدد تقویت خود برآمد. استالین به شیوه ی خاص خود چنین نوشت: "وقتی تروتسکی نظریه ی ترکیب مجلس مؤسسان با شوراها را به عنوان هلفردینگیزم به ریشخند می گیرد، او درواقع خصوصیات تاکتیک های

بلشویکی را... درک نکرده است. زینوویف، که تروتسکی آماده است تا او را به یک هلفردینگ‌گست تبدیل کند، به طور تمام و کمال همان نظرگاه لنین را دارد. "این حرف بدان معناست که هفت سال پس از نبردهای نظری و سیاسی ۱۹۱۷، استالین هنوز مطلقاً نفهمیده بود که در مورد زینوویف، هم چنان که در مورد هلفردینگ، مسأله بر سر موافق کردن و آشتی دادن دو طبقه ی مختلف با یک دیگر بود، بورژوازی از طریق مجلس مؤسسان و طبقه ی کارگر از طریق شوراها، حال آن که در مورد لنین مسأله بر سر ترکیب دو نهاد دور می زد که هر دو باید مبین قدرت یک طبقه ی واحد، یعنی طبقه ی کارگر، بودند. همان طور که لنین در آن ایام توضیح داد، طرح زینوویف در قطب مخالف مبانی آموزش های مارکس درباره ی دولت قرار داشت. در روز هفدهم اکتبر، لنین بر علیه زینوویف و کامنف چنین نوشت: "پس از قرار گرفتن قدرت در دست شوراها، نوع مرکب را همه گان خواهند پذیرفت. اما تمسک به نوع مرکب به منظور امتناع از انتقال قدرت به شوراها... آیا برای چنین کاری می توان یک اصطلاح پارلمانی پیدا کرد؟" بدین ترتیب می بینیم که برای ارزیابی طرح زینوویف، که استالین آن را "از خصوصیات تاکتیک های بلشویکی" می نامد و ادعا می کند که تروتسکی آن را نفهمیده است، لنین حتی یک اصطلاح پارلمانی هم نمی توانست بیابد، با آن که او در این گونه مسائل هرگز به مشکل پسندی های مفرط دچار نمی شد. اندکی بیش از یک سال بعد، لنین با تعمیم این اندیشه به کشور آلمان، چنین نوشت: "کوشش در ترکیب دیکتاتوری بورژوازی با دیکتاتوری طبقه ی کارگر هم به منزله ی تخطئه ی مارکسیزم است و هم به منزله ی تخطئه ی سوسیالیزم به طور عام." آیا واقعاً لنین جز این هم می توانست بنویسد؟

"نوع مرکب" زینوویف اساساً کوششی بود برای جاودانی کردن قدرت دوگانه- یعنی احیاء آزمونی که منشویک ها همه ی امکاناتش را به اتمام رسانده بودند. و اگر استالین در سال ۱۹۲۴ هنوز در خصوص این مسأله با زینوویف در یک موضع قرار داشت، معنایش این است که او با وجود طرف داری از تزه‌های لنین کماکان به آن فلسفه ای که خود در گزارش خویش در بیست و نهم مارس ۱۹۱۷ پیرامون قدرت دوگانه ساخته و پرداخته بود، دست کم به طور نیم بند وفادار مانده است: "نقش ها تقسیم شده اند. شورا به واقع ابتکار عمل را در دگرگونی های انقلابی به دست گرفته است... حکومت موقت به واقع نقش تثبیت کننده ی دست آوردهای خلق انقلابی را بر عهده گرفته است." در این جا روابط متقابل بورژوازی و طبقه ی کارگر به مثابه ی تقسیم ساده ی کار تعریف شده اند.

در طی آخرین هفته پیش از قیام، استالین مابین لنین و تروتسکی و سوردولوف از یک سوء و کامنف و زینوویف از سوی دیگر، آشکارا مانور می داد، سرمقاله ای که در روز بیستم مخالفان قیام را در برابر ضربه های لنین مورد حمایت قرار داده بود نمی توانست تصادفی بوده باشد- به ویژه از قلم استالین. او در مانور درون حزبی استاد کهنه کاری بود. درست همان طور که در ماه آوریل، یعنی پس از بازگشت لنین، استالین محتاطانه کامنف را جلو انداخته و خود، پیش از پیوستن دوباره به نبرد، خاموش در حاشیه به انتظار نشسته بود، اینک نیز در آستانه ی قیام آشکارا آماده می شد تا در صورت شکست در راستای خط کامنف و زینوویف عقب نشینی کند. استالین در آن راه تا جایی به پیش رفت که جلوتر از آن یقیناً به گسیختگی از اکثریت کمیته ی مرکزی منجر می شد. احتمال این گسیختگی او را به

وحشت انداخت. در جلسه ی روز بیست و یکم استالین پیشنهاد نمود که تزه‌های مربوط به مسائل بنیادی را لنین برای کنگره ی شوراها تهیه کند و گزارشی سیاسی را تروتسکی ارائه دهد؛ او با این تدبیر پل نیمه ویران خود را به سوی جناح چپ کمیته مرکزی مرمت کرد. این پیشنهادها هر دو به اتفاق آراء به تصویب رسیدند. آن گاه استالین، که خود را در جانب چپ بیمه کرده بود، در واپسین لحظه بار دیگر به حاشیه خزید: او می خواست صبر کند. همه ی مورخان جدید، اول از همه یاروسلافسکی، با دقت فراوان این حقیقت را نادیده می گیرند که در روز بیست و چهارم استالین در جلسه ی کمیته ی مرکزی در اسمولنی حضور نداشت و در سازمان دهی قیام هم وظیفه ای برعهده نگرفت! معذک این حقیقت، که اسناد موجود به نحوی بی چون و چرا به آن گواهی می دهند، بهتر از هر چیز دیگری شخصیت سیاسی استالین و روش های او را توصیف می کند.

از سال ۱۹۲۴ به بعد تلاش های بی شماری به عمل آمده است تا بلکه جای خالی اکتبر در زندگی نامه ی سیاسی استالین پر شود. این کار با استفاده از دو نام مستعار صورت گرفته است: "کمیته ی مرکزی" و "مرکز عمل." نه مکانیزم رهبری اکتبر و نه مکانیزم تازه ترین افسانه های پیروان ناخلف هیچ کدام قابل درک نخواهد بود مگر آن که به اعضای کمیته ی مرکزی در آن ایام نگاه دقیق تری بیفکنیم.

لنین، رهبر بلامنازع، پُرافتدار در نزد همه اما، چنان که حقایق نشان می دهند، دور از روش "دیکتاتوری" در حزب، چهار ماه تمام در کارهای کمیته ی مرکزی مستقیماً شرکت نجسته بود، و پیرامون چند مسأله ی تاکتیکی با کمیته ی مرکزی در تعارض شدید قرار داشت. در هسته ی قدیمی حزب

بلشویک زینوویف و کامنف از برجسته ترین رهبران به شمار می رفتند، و این دو هر چند از سایر اعضای حزب مقام بسیار شامخ تری داشتند، خود مقامشان بسیار کوچک تر از مقام لنین بود. زینوویف مانند لنین مخفی شده بود. پیش از اکتبر زینوویف و کامنف با لنین و اکثریت کمیته ی مرکزی سرسختانه به مخالفت برخاسته بودند. این کار آنان را از صفوف حزب بیرون رانده بود. از میان بلشویک های قدیمی، سوردلوف به سرعت در صف مقدم حزب قرار گرفته بود، اما او هنوز در کمیته ی مرکزی تازه وارد محسوب می شد، استعداد او در سازمان دهی فقط بعداً، یعنی در طی سال های ساخت و ساز دولت شوروی شکوفا شد. ژرژینسکی، که به تازگی به حزب پیوسته بود، به خلق و خوی انقلابی ممتاز بود، اما بر اقتدار مستقل سیاسی ادعایی نداشت. بوخارین و رایکوف و نوگین در مسکو می زیستند. بوخارین نظریه پردازی با استعداد اما غیرقابل اعتماد شمرده می شد. رایکوف و نوگین با قیام مخالف بودند. در تصمیم گیری پیرامون مسائل بزرگ، تقریباً هیچ کس روی لوموف و بونوف و میلی یوتین حساب نمی کرد؛ به علاوه، لوموف در مسکو کار می کرد و میلی یوتین سیار بود. یوفه و اوریتزکی در مهاجرت های سابق خود پیوند نزدیکی با تروتسکی برقرار کرده بودند، و در موافقت با او کار می کردند. اسمیلگای جوان در فنلاند مشغول فعالیت بود. با توجه به این ترکیب و وضعیت درونی کمیته ی مرکزی به اندازه ی کافی معلوم می شود که چرا تا زمان بازگشت لنین به مسند رهبری مستقیم، ستاد حزب هیچ وجه نقشی را که متعاقباً برعهده گرفت بازی نکرد و نمی توانست هم بازی کند. صورت جلسه ها نشان می دهند که مهم ترین مسائل - درباره ی کنگره ی شوراهای پادگان، کمیته ی نظامی انقلابی- از قبل در کمیته ی مرکزی مورد

بحث قرار نمی گرفتند و به ابتکار این کمیته عنوان نمی شدند، بلکه از بطن فعالیت های عملی شورا در اسمولنی مطرح می شدند و در دایره ی رهبران شورا - اغلب با مشارکت سوردلوف - مورد بررسی قرار می گرفتند.

استالین به طور کلی به اسمولنی نمی آمد. هر چه فشار توده های انقلابی قاطعیت بیشتری می یافت و هر چه دامنه ی رویدادها عظیم تر می شد، استالین به همان نسبت خود را کنارتر می کشید، اندیشه ی سیاسی او به همان نسبت کم رنگ تر می شد، و قوه ی ابتکارش به همان نسبت ضعیف تر می گشت. در ۱۹۰۵ چنین بود؛ و در پائیز ۱۹۱۷ نیز چنین بود. از آن پس نیز هر بار که در صحنه ی جهان مسائل بزرگ تاریخی مطرح شده اند، استالین همین خصوصیات را تکرار کرده است. هنگامی که معلوم شد انتشار صورت جلسه های ۱۹۱۷ کمیته ی مرکزی، فقط شکاف اکتبر را در زندگی نامه ی استالین عیان ساخته اند، مورخان بوروکراتیک افسانه ی "مرکز عمل" را خلق کردند. توضیح این افسانه - که در طی این چند سال اخیر در میان مردم وسیعاً رواج داده شده است - برای هر تاریخ انتقادآمیزی پیرامون انقلاب اکتبر عنصری ضروری است.

در کنفرانس کمیته ی مرکزی در لژنی در روز شانزدهم اکتبر، یکی از استدلال هائی که بر علیه قیام اقامه شد، آن بود که: "ما هنوز حتی یک مرکز هم برای خود نداریم." به پیشنهاد نئین کمیته ی مرکزی، در آن جلسه شتاب زده در آن گوشه ی متروک، فوراً تصمیم گرفت که آن کمبود را رفع کند. در صورت جلسه ها آمده است: "کمیته ی مرکزی یک مرکز نظامی انقلابی را متشکل از اعضای زیر سازمان می دهد: سوردلوف، استالین، بوبنوف، اوریتزکی، و ژرژینسکی. این مرکز یکی از اجزاء تشکیل دهنده ی

کمیته ی انقلابی شورا خواهد بود." این قطع نامه، که همه فراموشش کرده بودند، نخستین بار در سال ۱۹۲۴ در بایگانی کشف شد. و از آن پس نیز به عنوان مهم ترین سند تاریخی در همه جا نقل شده است. مثلاً یاروسلافسکی می نویسد: "این ارگان (و نه ارگان های دیگر) همه ی سازمان هائی را که در قیام شرکت جستند (واحدهای نظامی انقلابی، گارد سرخ) هدایت کرد." کلمات "و نه ارگان های دیگر" صریحاً نشان می دهند که غرض از این جعلیات چه بوده است. اما استالین از این هم صریح تر نوشته است: "عجیب این جاست که... تروتسکی به عضویت مرکز عمل، که برای رهبری قیام تشکیل شده بود، انتخاب نگردید." استالین برای آن که بتواند مقصود خود را بسط بدهد، ناچار شده است قسمت دوم آن قطع نامه را حذف کند: "این مرکز یکی از اجزای تشکیل دهنده ی کمیته ی انقلابی شورا خواهد بود." اگر به یاد بیاورید که در رأس کمیته ی نظامی انقلابی تروتسکی قرار داشت، به آسانی می توان دریافت که چرا کمیته ی مرکزی به انتخاب این کارگزاران جدید، که باید به گردانندگان اصلی قیام کمک می کردند اکتفا کرد. به علاوه، نه استالین و نه یاروسلافسکی هرگز توضیح نداده اند که چرا "مرکز عمل" نخستین بار در سال ۱۹۲۴ به یاد آمد.

چنان که پیشتر دیدیم، مابین روزهای شانزدهم تا بیستم اکتبر، قیام قاطعاً در راه شورا گام نهاد. از لحظه ی تولد کمیته ی نظامی انقلابی، نه تنها پادگان بلکه گارد سرخ نیز، که از سیزدهم اکتبر به بعد در تابعیت کمیته ی اجرائی پتروگراد قرار گرفته بود، زیر رهبری مستقیم کمیته ی نظامی انقلابی قرار گرفتند. برای مراکز هدایت کننده ی دیگر، جانی باقی نمانده بود. نه در صورت جلسه های کمیته ی مرکزی، و نه در هیچ سند دیگری که به نیمه ی

دوم اکتبر مربوط بشود، از فعالیت های این نهاد "بسیار مهم" کمترین اثری دیده نمی شود. هیچ کس پیرامون کارهای این نهاد گزارشی نداده است؛ هیچ وظیفه ای به این نهاد محول نشده است؛ هیچ کس حتی نامش را بر زبان نمی آورد، گرچه اعضایش در جلسه های کمیته ی مرکزی حضور دارند، و در تصمیم گیری پیرامون مسائلی که قاعداً باید مستقیماً مربوط به حوزه ی مسئولیت "مرکز عمل" بشوند، شرکت می کنند.

سوشنیکوف، عضو کمیته ی حزب در پتروگراد، که در نیمه ی دوم اکتبر تقریباً به طور دائم تصدی امور ارتباطی را برعهده داشت، لاجرم دست کم باید می دانست که برای دریافت رهنمودهای عملی پیرامون مسائل قیام به کجا مراجعه کند. او چنین می نویسد: "کمیته ی نظامی انقلابی پا به عرصه ی هستی گذاشت: از لحظه ی تولد این کمیته، شاخه های گوناگون فعالیت طبقه ی کارگر مرکز هدایت کننده ای پیدا کردند." غیوروف، که از روزهای فوریه او را به خوبی می شناسیم، تعریف کرده است که چگونه بخش وایبورگ با التهاب تمام منتظر دریافت علامت از اسمولنی بود: "در غروب (روز بیست و چهارم) پاسخ کمیته ی نظامی انقلابی را دریافت کردیم- گارد سرخ را برای نبرد آماده کنید." غیوروف در لحظه ی شروع قیام علنی کمترین اطلاعی از مرکز دیگر نداشت. می توان خاطرات مشابه سادوفسکی، پودویسکی، آنتونوف، مخونوشین، بلاگونراوف و سایر فعالان مستقیم قیام را هم نقل کرد. حتی یک تن از آنان "مرکز عمل" را که بنا به گفته ی یاروسلافسکی قاعداً باید همه ی سازمان ها را رهبری کرده باشد، به یاد نمی آورد. و سرانجام حتی یاروسلافسکی هم در تاریخ خود اظهارات خویش را به گفته ی ساده ای پیرامون ایجاد آن مرکز محدود می کند: درباره ی

فعالیت آن مرکز او هیچ مطلبی برای گفتن ندارد. از این رو واضح است که: مرکز هدایت کننده ای که هدایت شونده‌گان هیچ اطلاعی از آن نداشتند، در چشم تاریخ وجود ندارد.

اما برای اثبات موهوم بودن "مرکز عمل" برهان محکم تری هم می‌توان ارائه داد. در جلسه ی کمیته ی مرکزی در روز بیستم اکتبر، سوردلوف بیانیه ای از جانب سازمان نظامی بلشویک ها قرائت کرد. این بیانیه، چنان که از آن مباحثه پیداست، حاوی تقاضائی بود دائر بر این که به هنگام تصمیم گیری پیرامون مسائل قیام، رهبران سازمان نظامی هم حضور داشته باشند. یوفه درخواست کرد که این تقاضا مردود شناخته شود: "هرکس که خواهان مشارکت باشد، می‌تواند به مرکز انقلابی که خود تحت رهبری شوراست بپیوندد." تروتسکی درخواست یوفه را به شکل ملایم تری به ضابطه در آورد: "همه ی سازمان های ما می‌توانند به مرکز انقلابی ملحق شوند و در آن جا در جناح ما به بررسی مسائل مورد علاقه ی خود بپردازند." تصمیم کمیته ی مرکزی، که در همین شکل به تصمیم رسید، نشان می‌دهد که فقط یک مرکز انقلابی وجود داشت و بس، همان مرکزی که به شورا وابسته بود. یعنی کمیته ی نظامی انقلابی. اگر مرکز دیگری برای رهبری قیام وجود می‌داشت، دست کم یک نفر باید لااقل وجودش را به یاد می‌آورد. اما احدی آن را به یاد نیاورد. حتی سوردلوف که نامش در صدر اعضای "مرکز عمل" ثبت شده است.

صورت جلسه های روز بیست و چهارم در خصوص این نکته باز هم آموزنده ترند. در طی ساعات بلافصل پیش از تصرف شهر، نه تنها صحبتی از "مرکز عملی" قیام در میان نبود، بلکه قطع نامه ی تأسیس اش هم در

گرداب هشت روز فاصله چنان به دست فراموشی سپرده شده بود که به درخواست تروتسکی، سوردلوف و ژرژینسکی و بوبنوف "در اختیار کمیته ی نظامی انقلابی" قرار گرفتند. همان اعضای کمیته ی مرکزی که بنا به تصمیم شانزدهم اکتبر باید از قبل و بدون درخواست تروتسکی به جزئی از ستاد کمیته ی نظامی انقلابی تبدیل می شدند. علت این سوء تفاهم آن بود که کمیته ی مرکزی، که تازه از زندگی زیرزمینی خود به درآمده بود، هنوز از حیث سازمان ها و روش هایش با صدارت خانه ی قدرتمند و فراگیر سال های اخیر فاصله ی زیادی داشت. در آن روزها بخش اعظم تجهیزات کمیته ی مرکزی در جیب سوردلوف جا داشت.

در آن ایام داغ، نهادهای زودگذر بسیار در آخرین لحظه های جلسات ایجاد و بلافاصله هم به دست فراموشی سپرده می شدند. در جلسه ی کمیته ی مرکزی در روز هفتم اکتبر سازمانی موسوم به "دایره ی اطلاعات در خصوص مبارزه با ضدانقلاب" ایجاد شد. این اسم رمز نخستین ارگانی بود که برای پرداختن به مسائل قیام تأسیس شد. درباره ی اعضای این دایره در صورت جلسه ها چنین آمده است: "سه تن از کمیته ی مرکزی به عضویت این دایره انتخاب می شوند: تروتسکی، سوردلوف و بوبنوف، و این سه تن مأمورند که این دایره را ایجاد کنند." آیا این نخستین "مرکز عمل" قیام به وجود هم آمد؟ مسلماً خیر، چون اثری از آن به جا نمانده است. دایره ی سیاسی هم، که در جلسه ی روز دهم ایجاد شد، ناپایدار از آب درآمد و از خود مطلقاً موجودیتی نشان نداد: چه بسا هرگز اجلاس نکرد. برای آن که سازمان حزب در پتروگراد، که رهبری مستقیم فعالیت های بخش ها را برعهده داشت، از کمیته ی نظامی انقلابی جدا نیفتد، تروتسکی، به پیشنهاد لنین، که

محکم کاری های دوباره و سه باره را می پسندید، برای آن هفته ی حساس به عضویت عالی ترین ارگان اداری کمیته ی پتروگراد منصوب شد. با این حال، این تصمیم هم از حد یک تصمیم کاغذی فراتر نرفت: حتی یک جلسه هم با حضور تروتسکی تشکیل نگردید. آن به اصطلاح "مرکز عمل" هم به همین سرنوشت دچار شد. این مرکز هرگز به عنوان یک نهاد مستقل در نظر گرفته نشده بود، اما به عنوان یک ارگان کمکی هم هرگز موجودیتی احراز نکرد.

از میان پنج تنی که به عضویت "مرکز" انتخاب شده بودند، ژرژینسکی و اوریتزکی فقط پس از قیام به طور کامل وارد فعالیت های کمیته ی نظامی انقلابی شدند. سوردلوف در برقراری ارتباط مابین کمیته ی نظامی انقلابی و حزب نقش عظیمی ایفاء کرد. استالین به هیچ عنوان در کارهای کمیته ی نظامی انقلابی شرکت نجست و هرگز در جلسات این کمیته حضور نیافت. در کلیه ی اسناد متعدد و گواهی های بی شمار شهود و شرکت کنندگان در قیام، هم چنان که در بیشتر خاطرات اخیر، نام استالین حتی یک بار هم به چشم نمی خورد.

در تاریخ رسمی و بزرگ انقلاب جلد ویژه ای به اکتبر اختصاص داده شده است که در آن همه ی اطلاعات ما خود از روزنامه ها، صورت جلسه ها، پرونده ها، خاطرات شرکت کنندگان، و غیره، برحسب روزهای مختلف دسته بندی شده اند. با آن که این تاریخ در ۱۹۲۵ منتشر شده است، یعنی هنگامی که تجدیدنظر در گذشته رواج گرفته بود، در فهرست اعلام کتاب در برابر نام استالین فقط یک شماره آمده است، و هنگامی که کتاب را در آن صفحه می گشائیم بار دیگر متن تصمیم کمیته ی مرکزی را پیرامون "مرکز

عمل" می بینیم که در آن نام استالین به عنوان یکی از پنج عضو ذکر شده است. کوشش برای یافتن اطلاعاتی در آن مجلد - با وجود انباشتگی اش از مطالب درجه سوم- پیرامون چون و چند فعالیت های استالین در اکتبر، چه بر روی صحنه ی "مرکز" و چه در پشت آن صحنه، کوششی عبث خواهد بود.

برای آن که سیمای استالین را در یک کلمه توصیف کرده باشیم، باید بگوئیم که او در بلشویزم همیشه "سانتریست" بود. یعنی او ذاتاً میل داشت که مابین مارکسیزم و فرصت طلبی موضع بینابینی اتخاذ کند. اما این سانتریست از لنین می ترسید. هر تکه ای از مدار استالین تا سال ۱۹۲۴ همیشه به مثابه ی محصول دو نیرو قابل توضیح است. آن دو نیرو عبارت بودند از خصلت سانتریستی خودش و فشار انقلابی لنین. سانتریزم در آزمون رویدادهای عظیم تاریخی بی ارزش بودن خود را به طور تمام و کمال عیان می سازد. در روز بیستم اکتبر، استالین در توجیه رفتار زینوویف و کامنف گفته بود: "موقعیت ما با خود در تناقض است." در واقعیت امر، خصلت متناقض سانتریستی استالین به او امکان نمی داد که موضع مستقلی در انقلاب اتخاذ کند. از سوی دیگر، آن صفاتی که او را در نقاط عطف بزرگ تاریخ فلج می کند - انتظار مراقبت آمیز توأم با مانورهای تجربی- به هنگام فرونشینی جنبش توده ای صعود او را به قدرت لزوماً تضمین می کنند. در این هنگام است که کارگزار با اشتیاق تمام برای تثبیت آن چه به دست آمده است - یعنی پیش از هر چیز برای بیمه کردن موقعیت خودش در برابر اغتشاش های جدید- به پیش می آید. کارگزار چون به نام انقلاب فرمان می راند، به حیثیت انقلابی نیاز دارد. استالین در مقام یک "بلشویک قدیمی"

برای این حیثیت مناسب ترین مظهر ممکن از آب درآمد. کارگزار جمعی هنگام عقب راندن توده ها به آنان می گوید: "این ما بودیم که این کار را برایتان انجام دادیم." آن گاه نه فقط به زمان حال که به گذشته هم شروع به دست درازی می کند. مورخ کارگزار تاریخ را دودستی پیشکش کارگزار می کند، زندگی نامه ها را مرمت می کند، و آبرو و شهرت می آفریند. پیش از آن که استالین بتواند به تاج انقلاب تبدیل شود، ابتدا لازم بود که انقلاب به تصرف بوروکراسی درآید.

در سرنوشت شخصی استالین، که ارزش فراوانی برای تحلیل های مارکسیستی دارد، انعکاس تازه ای از قانون همه ی انقلاب ها در دست داریم: سیر تکاملی رژیمی که بر اثر انقلاب پدید آمده است به ناچار از دوره های افت و خیزی می گذرد که هر یک چند سال به درازا می کشند، و در این جریان دوره های ارتجاع اخلاقی اشخاصی را به پیش می آورند که به دلیل خصایل بنیادی شان نقش رهبری کننده ای در دوره ی تهاجم انقلابی ایفاء نکردند و اصولاً قادر نبودند چنین نقشی ایفاء کنند.

تجدید نظر بوروکراتیک در تاریخ حزب و انقلاب تحت نظارت مستقیم استالین صورت می گیرد. در این کار مراحل مختلف تکامل دستگاه شوروی به وضوح دیده می شوند. در روز ششم نوامبر ۱۹۱۸ (تاریخ جدید)، استالین در مقاله ای که به مناسبت سالگرد انقلاب در *پرودا* به چاپ رساند، چنین نوشت: "الهام بخش انقلاب از آغاز تا پایان کمیته ی مرکزی حزب به سرکردگی رفیق لنین بود. در آن ایام ولادیمیر ایلیچ به طور مخفی در آپارتمانی در بخش وایبورگ در پتروگراد به سر می برد. در غروب بیست و چهارم اکتبر او برای رهبری عمومی جنبش به اسمولنی فراخوانده شد.

سازمان دهی عملی قیام تماماً تحت رهبری لافصل رئیس شورای پتروگراد، یعنی رفیق تروتسکی، صورت گرفت. می توان به جرئت اعلام کرد که حزب روی آوری سریع پادگان به سوی شورا، و رهبری ماهرانه ی فعالیت های کمیته ی نظامی انقلابی را عمدتاً و پیش از همه به رفیق تروتسکی مدیون است. رفیق آنتونوف و رفیق پودویسکی معاونان اصلی رفیق تروتسکی بودند."

نه نویسنده ی کتاب حاضر و نه لابد لنین، که در آن روزها از زخم گلوله ی یک سوسیال رولوسیونر دوره ی نقاهت را می گذراند، در آن ایام به این توزیع پس نگرانه ی نقش ها و سجایا توجه نکردند. فقط چند سال بعد، وقتی معلوم شد که استالین از همان ماه های دشوار پائیز ۱۹۱۸، هنوز با احتیاطی خارق العاده، تصویر جدیدی از رهبری حزب در اکتبر را تدارک دیده بود، مقاله ی او در نور تازه ای قرار گرفت. "الهام بخش انقلاب از آغاز تا پایان کمیته ی مرکزی حزب به سرکردگی رفیق لنین بود." این عبارت در واقع حمله ای است به کسانی که معتقد بودند - و حق هم داشتند- که الهام بخش واقعی قیام لنین بود، آن هم تا اندازه ی زیادی در تعارض با کمیته ی مرکزی. در آن ایام استالین هنوز نمی توانست نوسان های اکتبر خود را پنهان کند مگر در پس نام غیرشخصی و مستعار کمیته ی مرکزی. مقصود او از دو جمله ی بعدی اش - این که لنین به طور مخفی در آپارتمانی در پتروگراد به سر می برد و در غروب بیست و چهارم برای رهبری عمومی جنبش به اسمولنی فرا خوانده شد- آن بود که احساس رایج در میان اعضای حزب دایره بر این که قیام را تروتسکی رهبری کرده بود، تضعیف شود. عبارات بعدی درباره ی تروتسکی برحسب صوت های سیاسی این روزها هم چون تجلیل و

ستایش به نظر می رسند؛ در حقیقت امر، استالین کمتر از این نمی توانست بگوید. او برای پوشاندن اشارات جدلی خود ناچار بود این حرف ها را بزند. ساختمان پیچیده و رنگ آمیزی محتاطانه و تدافعی این مقاله ی "سالگرد"، برای افکار عمومی رایج در حزب در آن آیام شاخص بدی نیست.

ضمناً در این مقاله مطلقاً هیچ زکری از مرکز عمل به میان نیامده است. برعکس، استالین صریحاً اعلام کرده است که "سازمان دهی عملی قیام تماماً تحت رهبری بلافصل... تروتسکی صورت گرفت." اما به یاد داریم که تروتسکی عضو "مرکز عمل" نبود. با این حال از زبان یاروسلافسکی شنیدیم که "این ارگان (و نه ارگان های دیگر) همه ی سازمان های شرکت کننده در قیام را هدایت کرد." حل این تناقض کار ساده ای است: در سال ۱۹۱۸ خاطره ی رویدادها هنوز در ذهن همه تازه بود، و کوشش برای علم کردن قطع نامه "مرکز" از میان صورت جلسه ها یقیناً به جایی نمی رسید.

در سال ۱۹۲۴ هنگامی که بسیاری از نکات فراموش شده بودند، استالین به ترتیب زیر توضیح داد که چرا تروتسکی به عضویت "مرکز عمل" انتخاب نشد: "باید بگوئیم که تروتسکی نقش خاصی در انقلاب اکتبر ایفاء نکرد و نمی توانست هم ایفاء کند." در آن سال استالین صریحاً اعلام کرد که مورخان موظفند "افسانه ی نقش تروتسکی را در انقلاب اکتبر" نابود کنند. با این ترتیب استالین چگونه این روایت تازه را با مقاله ی ۱۹۱۸ خویش سازگار می کند؟ خیلی ساده: او نقل مقاله ی پیشین خود را برای همه قدغن کرده است. مورخ هانی که می کوشند مابین استالین ۱۹۱۸ و استالین ۱۹۲۴ مسیر بینابینی انتخاب کنند، فوراً از حزب اخراج می شوند.

اما از مقاله ی سالگرد استالین گواهی های موثق تری نیز وجود دارند. در توضیحات و حواشی نسخه ی رسمی آثار لنین، در زیر نام تروتسکی چنین می خوانیم: "پس از بلشویک شدن شورای پتروگراد، او به ریاست این شورا انتخاب شد و در این مقام قیام بیست و پنجم اکتبر را سازمان دهی و رهبری کرد." بدین ترتیب "افسانه ی نقش خاص" در مجموعه ی آثار لنین و در زمان حیات نویسنده اش قویاً به ثبت رسیده بود.

جریان تجدیدنظر در واقعیات تاریخی را می توان سال به سال در کتاب های رسمی مرجع دنبال کرد. بدین سان در سال ۱۹۲۵، هنگامی که مبارزه برعلیه تروتسکی پا گرفته بود، سال نامه ی رسمی، یعنی سال نامه ی کمونیست، هنوز می توانست بنویسد: "در انقلاب اکتبر تروتسکی از حیث فعالیت و رهبری بالاترین نقش را ایفاء کرد. در اکتبر ۱۹۱۷ او به ریاست کمیته ی انقلابی پتروگراد برگزیده شد، و این کمیته قیام مسلحانه را سازمان دهی کرد." در نسخه ی ۱۹۲۶، به جای عبارات فوق جمله ی خنثی و کوتاهی دیده می شود: "در اکتبر ۱۹۱۷ رئیس کمیته ی انقلابی لنینگراد بود." از سال ۱۹۲۷ به بعد، مکتب استالین داستان تازه ای پرداخته است که در همه ی متون شوروی گنجانده شده است. تروتسکی چون مخالف "سوسیالیزم در یک کشور" است، قطعاً با انقلاب اکتبر هم مخالف بوده، اما خوشبختانه "مرکز عملی" وجود داشت که آن مهم را به پایان فرخنده ای رسانید! مورخ نابغه فقط یادش رفته که توضیح دهد چرا شورای بلشویکی شده تروتسکی را به ریاست خود انتخاب کرد، و چرا همان شورا، در پیروی از حزب، تروتسکی را در رأس کمیته ی نظامی انقلابی نشاندد.

لنین زودباور نبود- به ویژه در مورد مسائلی که به سرنوشت انقلاب مربوط می شدند. هرگز نمی توانستی با اطمینان دادن های لفظی خاطرش را آرام کنی. از فاصله ی دور، او هر نشانه و عارضه ای را به مفهوم بدش تعبیر می کرد. او فقط هنگامی باورش شد که امور به درستی هدایت می شوند که با چشم های خودش آن را دید- یعنی، هنگامی که به اسمولنی رسید. تروتسکی در خاطرات خود، که در سال ۱۹۲۴ منتشر شدند، در این خصوص می گوید: "به یاد می آورم که لنین چون متوجه شد که من یکی از گروهان های هنگ لیتوفسکی را با یک فرمان کتبی برای تضمین انتشار روزنامه های حزب و شورا اعزام کرده ام، سخت تحت تأثیر قرار گرفتم... لنین به وجد آمده بود و احساس خود را با فریاد و خنده و مالیدن دست هایش به هم، بیان می کرد. بعداً رفته رفته خاموش شد، لختی تأمل کرد و سپس گفت: `خوب است، خوب است- به این طریق هم می شود انجامش داد. قدرت را یک راست به دست می گیریم.` لنین می دانست که ما از تصرف قدرت از طریق یک نقشه ی توطئه گرانه سرباز زده ایم، و من متوجه شدم که او فقط در آن لحظه به این امر رضایت داده بود. او تا آخرین ساعت می ترسید که مبادا دشمن راه را بر ما ببندد و غافل گیرمان کند. فقط اکنون... آسوده خاطر شده و سرانجام بر خط سیر رویدادها صحه گذارده بود."

صحت این داستان هم بعداً به سؤال گرفته شد. با این حال، شرایط عینی آن را قویاً تأیید می کنند. در عصر روز بیست و چهارم لنین برای آخرین بار دستخوش موجی از نگرانی شد، این نگرانی با چنان نیرویی بر لنین مستولی شد که او دیر هنگام کوشش کرد تا سربازها و کارگراها را برای وارد آوردن فشار بر اسمولنی بسیج کند. وقتی چند ساعت بعد در اسمولنی از اوضاع

واقعی مطلع شد، به آسانی می توان حدس زد که حالت روحی او با چه شدتی دگرگون شد! آیا بعید به نظر می رسد که او پایان تشویش، و سرزنش های مستقیم و غیرمستقیم خود را به اسمولنی، دست کم با چند عبارت، یا چند کلمه، بی اختیار اعلام کرده بود؟ نیازی به توضیحات پیچیده در میان نبود. برای هر یک از آن دو تن که در آن لحظه ی استثنائی رو در روی یک دیگر ایستاده بودند، منشاء سوء تفاهم کاملاً قابل فهم بود. و اکنون آن منشاء دیگر وجود نداشت و بازگشت به شورش بی ثمر بود. یک عبارت واحد کفایت می کرد: "به این طریق هم می شود انجامش داد!" یعنی "شاید من گاهی اوقات در ابرام و سوءظن زیاده روی می کردم، اما مطمئن هستم که خودت می دانی چرا..." چه کس ممکن بود نداند! لنین احساساتی نبود. یک عبارت از جانب او، "به این طریق هم می شود انجامش داد"، همراه با یک لبخند مخصوص، کاملاً کافی بود تا سوء تفاهمات ضمنی دیروز به کنار نهاده شوند و رشته های اطمینان و اعتماد محکم به یک دیگر گره بخورند.

حالت روحی لنین در روز بیست و پنجم، از روی قطع نامه ای که خود او توسط ولودارسکی ارائه داد، با وضوح کامل عیان است. در این قطع نامه قیام "به میزان نادری بی تلفات و به میزان نادری موفق" توصیف شده است. تصادفی نبود که لنین این ارزیابی مجمل اما پرمایه را از قیام به عمل آورده بود. او، این نویسنده ی "توصیه هائی از حاشیه"، خود را بیش از دیگران محق می دید که نه تنها قهرمانی توده ها، که خدمات رهبران را نیز بستاید. شکی نیست که لنین برای این کار انگیزه ی روانی دیگری هم داشت. او مداوماً از خط سیر بیش از اندازه کند اسمولنی بیم ناک شده بود، و اینک

شتاب زده می کوشید تا در شناسائی محاسن آن خط سیر، چنان که در عمل آشکار شده بود، نخستین شخص باشد.

لنین از همان لحظه ی ورودش به اسمولنی طبیعتاً در رأس همه ی کارها، اعم از سیاسی و سازمانی و فنی، قرار گرفت. در روز بیست و نهم دانشجویان نظامی در پتروگراد دست به شورش زدند. کرنسکی در رأس چند دسته ی قزاق به سمت پتروگراد در حال پیشروی بود. کمیته ی نظامی انقلابی با وظیفه ی دفاع از پایتخت رو به رو شد. رهبری آن عملیات را لنین برعهده گرفت. تروتسکی در خاطرات خود می نویسد: "موفقیت سریع آدمی را به همان اندازه خلع سلاح می کند که شکست. از رشته ی ناپیدای رویدادها هرگز نباید چشم گرفت؛ پس از هر موفقیتی باید به خود گفت: هنوز هیچ چیز به دست نیامده است، هنوز هیچ چیز تضمین نشده است؛ پنج دقیقه پیش از پیروزی باید با همان مراقبت و همان نیرو و همان فشاری به کار ادامه داد که پنج دقیقه پیش از آغاز عملیات مسلحانه؛ پنج دقیقه پس از پیروزی، و پیش از فروردن نخستین فریادهای پیروزی، باید به خود گفت: پیروزی هنوز تضمین نشده است، لحظه ای را نباید از کف داد." - چنین بود نحوه ی برخورد، چنین بود شیوه ی عمل، و چنین بود روش لنین. و نیز چنین بود خمیره ی ذاتی شخصیت سیاسی، و روحیه ی انقلابی اش."

جلسه ی کمیته ی پتروگراد در روز یکم نوامبر، همان جا که لنین از نگرانی بی مورد خود درباره ی مژرایونتسی ها سخن گفت، به مسأله ی تشکیل یک حکومت ائتلافی با منشویک ها و سوسیال رولوسیونرها اختصاص داده شد. جناح راست، یعنی زینوویف و کامنف و رایکوف و لوناچارسکی و ریازانوف و میلی یوتین و چند تن دیگر، بر ائتلاف پس از پیروزی اصرار ورزیدند.

لنین و تروتسکی با هر اختلافی که ممکن بود از چارچوب دومین کنگره ی شوراهای فراتر برود جداً مخالفت کردند. تروتسکی اعلام کرد که: "پیش از قیام، اختلافات خیلی عمیق بودند- در کمیته ی مرکزی و دوایر وسیعی از حزبمان... همین حرف هائی بر سر زبان ها بود که اینک پس از پیروزی قیام به گوش می خورند! آخر ما دستگاه فنی لازم را در اختیار نخواهیم داشت. در آن روزها در توصیف همه ی کمبودها مبالغه می شد تا بلکه ما به وحشت بیفتیم، درست مثل همین لحظات فعلی که همان مبالغات تکرار می شود تا بلکه ما نتوانیم از پیروزی بهره برداری کنیم." تروتسکی، دست در دست لنین، بر علیه هواداران ائتلاف همان مبارزه ای را آغاز کرد که قبلاً بر علیه مخالفان قیام انجام داده بود. لنین در همان جلسه چنین گفت: "توافق؟ درباره ی توافق نمی توانم به طور جدی صحبت کنم. مدت ها پیش تروتسکی گفت که اتحاد محال است. تروتسکی این نکته را به درستی درک کرده است، و از آن زمان تا کنون ما بلشویک بهتری نداشته ایم."

در میان مهم ترین شرایطی که سوسیال رولوسیونرها و منشویک ها برای توافق ارائه دادند، درخواست برکناری دو تن از حکومت نیز دیده می شد. این دو تن همان کسانی بودند که نفرت آنان را بیش از سایرین برمی انگیزتند- "مقصران اصلی قیام اکتبر، لنین و تروتسکی." نحوه ی برخورد کمیته ی مرکزی و حزب به این درخواست چنان بود که کامنف، هوادار دو آتشه ی توافق- و شخصاً مهبای واگذاری حتی این امتیاز- لازم دید که در جلسه ی کمیته ی اجرایی مرکز در روز دوم نوامبر اعلام کند که: "پیشنهاد شده است که لنین و تروتسکی حذف شوند؛ این پیشنهاد سر حزب ما را از تنش جدا خواهد کرد، و ما آن را نمی پذیریم."

در محله های کارگرنشین، دیدگاه انقلابی- برله قیام و برعلیه انتلاف با سازش کاران- "دیدگاه لنین و تروتسکی" خوانده می شد. این کلمات، همان طور که اسناد و صورت جلسات گواهی می دهند، به یک تکیه کلام روزمره تبدیل شده بودند. به هنگام بروز بحران در کمیته ی مرکزی، زنان کارگر پتروگراد در کنفرانس بزرگ خود قطع نامه ای اتخاذ کردند که در آن از "سیاست حزبمان به رهبری لنین و تروتسکی" تجلیل شده بود. در نوامبر ۱۹۱۷، بارون بودبرگ در خاطرات روزانه ی خود از "دو سرکرده ی جدید، لنین و تروتسکی" سخن گفته است. هنگامی که در ماه دسامبر گروهی از سوسیال رولوسیونرها تصمیم گرفتند که "سر بلشویک ها را از تن جدا کنند"، بنا به گفته ی بوریس سوکولوف، یکی از توطئه گران، "برایشان مسلم بود که خطرناک ترین و مهم ترین افراد در میان بلشویک ها لنین و تروتسکی هستند- باید کار را با این دو تن آغاز کنیم." در طی سال های جنگ، این دو نام همواره چسبیده به یک دیگر به کار می رفتند، توگویی یک تن واحدند. پارووس، زمانی یک مارکسیست انقلابی و بعداً دشمن جرار انقلاب اکتبر، در سال ۱۹۱۹ چنین نوشت: "لنین و تروتسکی- این نامی جمعی است برای همه ی کسانی که گام در راه بلشویزم نهاده اند." روزا لوکزامبورگ، که سیاست انقلاب اکتبر را به باد انتقادهای شدید گرفت، لنین و تروتسکی را به یک سان مورد انتقاد قرار داد. او چنین نوشت: "لنین و تروتسکی و دوستانشان نخستین کسانی بودند که به پرولتاریای جهانی سرمشق دادند. و آن ها هنوز هم تنها کسانی هستند که می توانند همراه با هوتن* فریاد بکشند که: من جزیره ی این کار را داشتم!" در اکتبر ۱۹۱۸، و

*- هوتن، شاعر و طنزنویس آلمانی (۱۵۲۳-۱۴۸۸)- مترجم فارسی.

در جلسه ی پیروزمندانه ی کمیته ی اجرایی مرکزی، لنین از قول یک روزنامه ی بورژوازی خارجی چنین گفت: "کارگران ایتالیایی چنان رفتار می کنند که گویی به جز لنین و تروتسکی اجازه ی مسافرت در ایتالیا را به احدی نخواهند داد." این گونه گواه ها بی شمارند. این گواه ها در سراسر نخستین سال های رژیم شوروی و بین الملل کمونیست هم چون ترجیع بندی پیوسته تکرار می شوند. فعالان و ناظران، دوستان و دشمنان، نزدیکان و دورافتادگان، همه گی فعالیت های لنین و تروتسکی در انقلاب اکتبر را با چنان گره محکمی به هم بسته اند که مورخان ناخلف نه در بازکردنش موفق خواهند شد و نه در پاره کردنش.

منبع: انتشارات فانوس چاپ اول تهران، آبان ماه سال ۱۳۶۰

ترجمه: سعید باستانی

بازنویس: یاشار آذری

آدرس اینترنتی کتاب خانه: <http://www.iwsn.org/nashr.htm>

آدرس پستی: BM IWSN, London WC1N 3XX, UK

ایمیل: yasharazarri@yahoo.com

مسئول نشر کارگری سوسیالیستی: یاشار آذری

تاریخ بازنویسی: ۱۳۸۶